

کتاب اعمال رسولان

صعود مسیح به آسمان

۱ صحیفه اول را انشا نمودم، ای تیوفلس، درباره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد. ۲ تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد. ۳ که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می گفت. ۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان راقدغن فرمود که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. ۵ زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.»

۶ پس آنانی که جمع بودند، از او سوال نموده، گفتند: «خداوندا آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» ۷ بدیشان گفت: «از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید. ۸ لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.»

۹ و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. ۱۰ و چون به سوی آسمان چشم دوخته می بودند، هنگامی که او می رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، ۱۱ گفتند: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟

همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او رابه سوی آسمان روانه دیدید.»

۱۲ آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسمی به زیتون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفریک روز سبت است. ۱۳ و چون داخل شدند، به بالاخانه‌ای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و اندریاس و فیلیپس و توما و برتولما ومتی و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند. ۱۴ و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می‌بودند.

انتخاب متیاس

۱۵ و در آن ایام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت: ۱۶ «ای برادران، می‌بایست آن نوشته تمام شود که روح‌القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند. ۱۷ که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت. ۱۸ پس او از اجرت ظلم خود، زمینی خریده، به روی در افتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت. ۱۹ و بر تمام سکنه اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد. ۲۰ زیرا در گلاب زبور مکتوب است که خانه او خراب بشود و هیچ کس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید. ۲۱ الحال می‌باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می‌کرد، ۲۲ از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود.»

۲۳ آنگاه دو نفر یعنی یوسف مسمی به برسبا که به یوستس ملقب بود و متیاس را برپا داشتند، ۲۴ و دعا کرده، گفتند: «توای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدام یک از این دو را برگزیده‌ای ۲۵ تا قسمت این

خدمت و رسالت راباید که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.»
 ۲۶ پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام متیاس برآمد و او با یازده
 رسول محسوب گشت.

۲

روز پنطیکاست

۱ و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند. ۲ که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. ۳ و زبانه های منقسم شده، مثل زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. ۴ و همه از روح القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.

۵ و مردم یهود دین دار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل می داشتند. ۶ پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید. ۷ و همه مبهوت و متعجب شده به یکدیگر می گفتند: «مگر همه اینها که حرف می زنند جلیلی نیستند؟» ۸ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته ایم می شنویم؟ ۹ پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کپدیک و پنطس و آسیا ۱۰ و فریجیه و پمفلیه و مصر و نواحی لیبیا که متصل به قیروان است و غربا از روم یعنی یهودیان و جدیدان ۱۱ و اهل کریت و عرب اینها را می شنویم که به زبانهای ما ذکر کبریایی خدا می کنند.» ۱۲ پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهد انجامید؟» ۱۳ اما بعضی استهزاگان گفتند که «از خمر تازه مست شده اند!»

۱۴ پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: «ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان

مرا فراگیرید. ۱۵ زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می‌برید، زیرا که ساعت سوم از روز است. ۱۶ بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت ۱۷ که «خدا می‌گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رویاها و پیران شما خوابها خواهند دید؛ ۱۸ و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود. ۱۹ و از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم. ۲۰ خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند. ۲۱ و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.» ۲۲ «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدادر میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می‌دانید، ۲۳ این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید، ۲۴ که خدا دردهای موت را گسسته، او را بر خیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد، ۲۵ زیرا که داود درباره وی می‌گوید: «خداوند راهمواره پیش روی خود دیده‌ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛ ۲۶ از این سبب دلم شاد گردید و زبانم به وجد آمد بلکه جسمم نیز در امید ساکن خواهد بود؛ ۲۷ زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند. ۲۸ طریقه‌های حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیر گردانیدی.» ۲۹ «ای برادران، می‌توانم درباره داود پطریارخ با شما بی‌محابا سخن گویم که او وفات نموده، دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست. ۳۰ پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورده که از ذریت صلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر

تخت او بنشینند،^{۳۱} درباره قیامت مسیح پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند.^{۳۲} پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد برآن هستیم.^{۳۳} پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و می شنوید ریخته است.^{۳۴} زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید «خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین^{۳۵} تا دشمنان را پای انداز تو سازم.»^{۳۶} پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.»

^{۳۷} چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران چه کنیم؟»^{۳۸} پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت.^{۳۹} زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.»^{۴۰} و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نموده، گفت که «خود را از این فرقه کجرو رستگار سازید.»

^{۴۱} پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز تخمین سه هزار نفر بدیشان پیوستند^{۴۲} و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می نمودند.^{۴۳} و همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می گشت.^{۴۴} و همه ایمانداران با هم می زیستند و در همه چیز شریک می بودند^{۴۵} و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می کردند.^{۴۶} و هر روزه درهیکل به یکدل پیوسته می بودند و در خانه ها نان را پاره می کردند و خوراک را به خوشی و ساده دلی می خوردند.^{۴۷} و خدا را حمد می گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود.

۳

شفای لنگ مادرزاد

۱ و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل می‌رفتند.

۲ ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود می‌بردند که او را هرروزه بر آن در هیکل که جمیل نام دارد می‌گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواهد.

۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که می‌خواهند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست. ۴ اما پطرس با یوحنا بر وی نیک نگریسته، گفت: «به ما بنگر.» ۵ پس بر ایشان نظرافکننده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد.

۶ آنگاه پطرس گفت: «مرا طلا و نقره نیست، اما آنچه دارم به تو می‌دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!» ۷ و دست راستش را گرفته او را برخیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوت گرفت ۸ و برجسته بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جست و خیزگان و خدا را حمدگویان داخل هیکل شد.

۹ و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح خوانان دیدند. ۱۰ و چون او را شناختند که همان است که به در جمیل هیکل بجهت صدقه می‌نشست، به سبب این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند. ۱۱ و چون آن لنگ شفایافته به پطرس و یوحنا متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است، حیرت زده بشتاب گرد ایشان جمع شدند.

۱۲ آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته‌اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟ ۱۳ خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پپلاطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد. ۱۴ اما شما آن قدوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده شود. ۱۵ و رئیس حیات را کشتید که

خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم. ۱۶ و به سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که می بینید و می شناسید قوت بخشیده است. بی آن ایمانی که به وسیله اوست این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است.

۱۷ «و الحال ای برادران، می دانم که شما و چنین حکام شما این را به سبب ناشناسی کردید.

۱۸ و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید. ۱۹ پس توبه و بازگشت کنید تا گاهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد. ۲۰ و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد، ۲۱ که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود. ۲۲ زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواهد انگیخت. کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید؛ ۲۳ و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد. ۲۴ و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آتانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نمودند. ۲۵ شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریت تو جمیع قبایل زمین، برکت خواهند یافت ۲۶ برای شما اولاد خدا بنده خود عیسی را برخیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گاهانش.»

محا که پطرس و یوحنا

۱ و چون ایشان با قوم سخن می گفتند، کهنه و سردار سپاه هیکل و صدوقیان بر سر ایشان تاختند، ۲ چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم

را تعلیم می‌دادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام می‌نمودند. ۳ پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقت عصر بود. ۴ اما بسیاری از آتانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.

۵ بامدادان روسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند، ۶ با حنای رئیس کهنه و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند. ۷ و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که «شما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده‌اید؟» ۸ آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، بدیشان گفت: «ای روسای قوم و مشایخ اسرائیل، ۹ اگر امروز از ما باز پرس می‌شود درباره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است، ۱۰ جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است. ۱۱ این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سر زاویه شده است. ۱۲ و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.»

۱۳ پس چون دلیری پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که مردم بی‌علم و امی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند. ۱۴ و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند. ۱۵ پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و بایکدیگر مشورت کرده، گفتند ۱۶ که «با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزه‌ای آشکار از ایشان صادر گردید و نمی‌توانیم انکار کرد. ۱۷ لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ کس این اسم را به زبان نیاورند.»

۱۸ پس ایشان را خواسته قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند. ۱۹ اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم حکم کنید. ۲۰ زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده ایم، نگوییم.» ۲۱ و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذب سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تجیدی نمودند، ۲۲ زیرا آن شخص که معجزه شفا دراو پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

۲۳ و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه روسای کهنه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطلع ساختند. ۲۴ چون این را شنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: «خداوندا، تو آن خدا هستی که آسمان وزمین و دریا و آنچه در آنهاست آفریدی، ۲۵ که بوسیله روح القدس به زبان پدر ما و بنده خود داود گفتی "چرا امت‌ها هنگامه می‌کنند و قومها به باطل می‌اندیشند؛ ۲۶ سلاطین زمین برخاستند و حکام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش." ۲۷ زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنتیوس پیلاتس با امت‌ها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند، ۲۸ تا آنچه را که دست و رای تو از قبل مقدر فرموده بود، به‌جا آورند. ۲۹ و الان ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، ۳۰ به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قدوس خود عیسی.»

۳۱ و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می‌گفتند. ۳۲ و جمله مومنین را یک دل و یک جان بود، بحدی که هیچ کس چیزی از

اموال خود را از آن خود نمی دانست، بلکه همه چیز را مشترک می داشتند.

کک مومنین به یکدیگر

۳۳ و رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود. ۳۴ زیرا هیچ کس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مبیعات را آورده، ۳۵ به قدمهای رسولان می نهادند و به هر یک بقدر احتیاجش تقسیم می نمودند. ۳۶ و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی ابن الوعظ لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قهرسی، ۳۷ زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

۵

حنانیا و سفیره

۱ اما شخصی حنانیا نام، با زوجه اش سفیره ملکی فروخته، ۲ قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد. ۳ آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ ۴ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.» ۵ حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همه شنوندگان این چیزها مستولی گشت. ۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

۷ و تخمین سه ساعت گذشت که زوجه اش از ماجرا مطلع نشده در آمد. ۸ پطرس بدو گفت: «مرا بگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختید؟» گفت: «بلی، به همین.» ۹ پطرس به وی گفت: «برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.» ۱۰ در ساعت پیش

قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند. ۱۱ و خوبی شدید تمامی کلیسا و همه آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

معجزات رسولان

۱۲ و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می‌بودند. ۱۳ اما احدی از دیگران جرات نمی‌کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می‌داشتند. ۱۴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد می‌شدند، انبوهی از مردان و زنان، ۱۵ بقسمی که مریضان را در کوجه‌ها بیرون آوردند و بر بسترها و تخت‌ها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقلا سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد. ۱۶ و گروهی از بلدان اطراف اورشلیم، بیماران و رنج دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفایافتند.

جفا بر رسولان

۱۷ اما رئیس کهنه و همه رفقاییش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند ۱۸ و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عام انداختند. ۱۹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت: ۲۰ «بروید و در هیکل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگوئید. ۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیکل درآمده، تعلیم دادند.

۲۲ پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده، ۲۳ گفتند که «زندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده، لیکن چون باز کردیم، هیچ کس را در آن نیافتیم.» ۲۴ چون کاهن و سردار سپاه هیکل و روسای کهنه این سخنان را شنیدند، دربارہ ایشان در حیرت افتادند که «این چه خواهد شد؟» ۲۵ آنگاه کسی آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، در هیکل ایستاده، مردم

و تعلیم می‌دهند. ۲۶ پس سردار سپاه با خادمان رفته ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.

۲۷ و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپاداشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت: ۲۸ «مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پرسی ساخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.» ۲۹ پطرس و رسولان در جواب گفتند: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود. ۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید. ۳۱ او را خدا بردست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد. ۳۲ و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا فرموده است.»

۳۳ چون شنیدند دلربش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند. ۳۴ اما شخصی فریسی، غملائیل نام که مفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تارسلوان را ساعتی بیرون برند. ۳۵ پس ایشان را گفت: «ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید. ۳۶ زیرا قبل از این ایام، تیودا نامی برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابانش نیز پراکنده و نیست گردیدند. ۳۷ و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند. ۳۸ الان به شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهد شد. ۳۹ ولی اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را برطرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.» ۴۰ پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند. ۴۱ و ایشان از حضور

اهل شورشاد خاطر رفتند از آنرو که شایسته آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند ۴۲ و هرروزه در هیکل و خانه‌ها از تعلیم و مرثه دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

۶

انتخاب هفت نیک نام

۱ و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هلینستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه‌زنان ایشان در خدمت یومیه بی‌بهره می‌ماندند. ۲ پس آن دوازده، جماعت شاگردان راطلبیده، گفتند: «شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مائده‌ها را خدمت کنیم. ۳ لهماای برادران هفت نفر نیک نام و پراز روح القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگاریم. ۴ اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.» ۵ پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان مردی پراز ایمان و روح القدس و فیلیپس و پروخرس و نیکاتور و تیمون و پرمیناس و نيقولاوس جدید، از اهل انطاکیه را انتخاب کرده، ۶ ایشان را در حضور رسولان برپا بداشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند. ۷ و کلام خدا ترقی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم بغایت می‌افزود و گروهی عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند.

دستگیری استیفان

۸ اما استیفان پراز فیض و قوت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می‌شد. ۹ و تنی چند از کنیسه‌ای که مشهور است به کنیسه لیبرتینیان و قیروانیان و اسکندریان و از اهل قلیقیا و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه می‌کردند، ۱۰ و با آن حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یارای مکالمه نداشتند. ۱۱ پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: «این شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیزی گفت.» ۱۲ پس قوم

و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند. ۱۳ و شهود کذبه برپا داشته، گفتند که «این شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر این مکان مقدس و تورات دست بر نمی دارد. ۱۴ زیرا او را شنیدیم که می گفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسومی را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.» ۱۵ و همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

۷

دفاعیه استیفان

۱ آنگاه رئیس کهنه گفت: «آیا این امور چنین است؟»
 ۲ او گفت: «ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقفش در حران. ۳ و بدو گفت: «از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تو را نشان دهم برو.» ۴ پس از دیار کلدانیان روانه شده، در حران درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الان در آن ساکن می باشید. ۵ و او را در این زمین میراثی، حتی بقدر جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به ذریتش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت. ۶ و خدا گفت که «ذریت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذب خواهند داشت.» ۷ و خدا گفت: «من بر آن طایفه ای که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.» ۸ و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را محنتون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پطریارخ را.

۹ «و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی می‌بود ۱۰ و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان فرما قرارداد. ۱۱ پس قحطی و ضیعی شدید بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بحدی که اجداد ما قوتی نیافتند. ۱۲ اما چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت می‌شود، بار اول اجداد ما را فرستاد. ۱۳ و در کرت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند.

۱۴ پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید. ۱۵ پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند. ۱۶ و ایشان را به شکیم برده، در مقبره‌ای که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.

۱۷ «و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نمورده، کثیری می‌گشتند. ۱۸ تا وقتی که پادشاه دیگر که یوسف را نمی‌شناخت برخاست. ۱۹ او با قوم ما حیلّه نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند. ۲۰ در آن وقت موسی تولد یافت و بغایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت. ۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود. ۲۲ و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت. ۲۳ چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تنقذ نماید. ۲۴ و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت. ۲۵ پس گمان برد که بردارانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. اما نفهمیدند. ۲۶ و در فردای آن روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه می‌نمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: «ای مردان، شما برادر

می‌باشید. به یکدیگر چرا ظلم می‌کنید؟” ۲۷ آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی می‌نمود، او را رد کرده، گفت: “که تو را بر ما حاکم و داور ساخت؟ ۲۸ آیا می‌خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟” ۲۹ پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد.

۳۰ و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد. ۳۱ موسی چون این را دید از آن رویا درعجب شد و چون نزدیک می‌آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید ۳۲ که “منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.” آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند. ۳۳ خداوند به وی گفت: “نعلین از پایایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است. ۳۴ همانا مشقت قوم خود را که در مصرند دیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیا تا تو را به مصر فرستم.” ۳۵ همان موسی را که رد کرده، گفتند: “که تو را حاکم و داور ساخت؟” خدا حاکم و نجات‌دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد. ۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و بحر قلزم و صحرا به ظهور می‌آورد، ایشان را بیرون آورد. ۳۷ این همان موسی است که به بنی‌اسرائیل گفت: “خدا نبی‌ای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.” ۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می‌گفت وبا پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند، ۳۹ که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را رد کرده، دل‌های خود را به سوی مصر گردانیدند، ۴۰ و به هارون گفتند: “برای ما خدایان ساز که در پیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.”

۴۱ پس در آن ایام گوساله‌ای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خودشادی کردند. ۴۲ از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را وا گذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیا نوشته شده است که «ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال در بیابان برای من قربانی‌ها و هدایا گذرانیدید؟» ۴۳ و خیمه ملوک و کوکب، خدای خود رمقان را برداشتید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم.» ۴۴ و خیمه شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: «آن را مطابق نمونه‌ای که دیده‌ای بساز.» ۴۵ و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امت هابی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود. ۴۶ که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدانماید. ۴۷ اما سلیمان برای او خانه‌ای ساخت. ۴۸ و لیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دستها ساکن نمی شود چنانکه نبی گفته است ۴۹ که «خداوند می گوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه‌ای برای من بنا می کنید و محل آرامیدن من بجاست؟» ۵۰ مگردست من جمیع این چیزها را نیافرید.» ۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما. ۵۲ کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند. ۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت رایافته، آن را حفظ نکردید!»

۵۴ چون این را شنیدند دلریش شده، بروی دندانهای خود را فشردند. ۵۵ اما او از روح القدس پر بوده، به سوی آسمان نگر نیست و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت: ۵۶ «اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می بینم.» ۵۷ آنگاه به آواز بلند

فریاد برکشیدند و گوشه‌های خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، ۵۸ و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه‌های خود را نزد پایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند. ۵۹ و چون استیفان را سنگساری کردند، او دعا نموده، گفت: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.» ۶۰ پس زانو زده، به آواز بلند ندا درداد که «خداوند این نگاه را بر این‌ها بگیر.» این را گفت و خوابید.

۸

و سولس در قتل اوراضی

۱ می بود.

جفایر کلیسای اورشلیم

۲ و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند. ۳ اما سولس کلیسا را معذب می ساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان می افکند.

بشارت در سامره

۴ پس آنانی که متفرق شدند، به هر جایی که می رسیدند به کلام بشارت می دادند. ۵ اما فیلیس به بلدی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه می نمود. ۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر می گشت، می شنیدند و می دیدند، ۷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می یافتند. ۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.

۹ اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می نمود و اهل سامره را متحیر می ساخت و خود را شخصی بزرگ می نمود، ۱۰ بحدی که خرد و بزرگ گوش داده، می گفتند: «این است قوت عظیم خدا.» ۱۱ و بدو گوش دادند از آنرو که مدت مدیدی بود از جادوگری او متحیر

می شدند. ۱۲ لیکن چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند. ۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس می بود و از دیدن آیات و قوات عظیمه که از او ظاهر می شد، در حیرت افتاد.

۱۴ اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. ۱۵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، ۱۶ زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. ۱۷ پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند. ۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش ایشان آورده، ۱۹ گفت: «مرا نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد.» ۲۰ پطرس بدو گفت: «زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می شود. ۲۱ تو را در این امر، قسمت و بهره ای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد. ۲۲ پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود، ۲۳ زیرا که تو را می بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.» ۲۴ شمعون در جواب گفت: «شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.» ۲۵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند.

خواججه سرای حبشی

۲۶ اما فرشته خداوند به فیلیپس خطاب کرده، گفت: «برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی غزه می رود که صحراست، روانه شو.» ۲۷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواججه سرا

و مقتدر نزدکندا که، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود. ۲۸ و درمراجعت بر ارابه خود نشست، صحیفه اشعیای نبی را مطالعه می کند ۲۹ آنگاه روح به فیلیس گفت: «پیش برو و با آن ارابه همراه باش.» ۳۰ فیلیس پیش دیده، شنید که اشعیای نبی رامطالع می کند. گفت: «آیا می فهمی آنچه رامی خوانی؟» ۳۱ گفت: «چگونه می توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند. ۳۲ و فقره ای از کتاب که می خواند این بود که «مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون بره ای خاموش نزد پشم برنده خود، همچنین دهان خود را نمی گشاید. ۳۳ درفروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می شود.» ۳۴ پس خواجه سرا به فیلیس ملتفت شده، گفت: «از تو سوال می کنم که نبی این را درباره که می گوید؟ درباره خود یا درباره کسی دیگر؟» ۳۵ آنگاه فیلیس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد. ۳۶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: «اینک آب است! از تعمید یافتن چه چیز مانع می باشد؟» ۳۷ فیلیس گفت: «هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» او در جواب گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.» ۳۸ پس حکم کرد تا ارابه را نگاه دارند و فیلیس با خواجه سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد. ۳۹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیس را برداشته، خواجه سرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت. ۴۰ اما فیلیس در اشدود پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت می داد تا به قیصریه رسید.

۱ اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد،^۲ و از او نامه‌ها خواست به سوی کلیسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند برنهاد، به اورشلیم بیاورد.

۳ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید^۴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: «ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟»^۵ گفت: «خداوندا تو کیستی؟» خداوند گفت: «من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی. ^۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شود چه باید کرد.»

۷ اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ کس را ندیدند.^۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند،^۹ و سه روز ناپیدا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.

۱۰ و در دمشق، شاگردی حانانیا نام بود که خداوند در رویا بدو گفت: «ای حانانیا! عرض کرد: «خداوند الییک!»^{۱۱} خداوند وی را گفت: «برخیز و به کوچه‌ای که آن را راست می‌نامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک دعا می‌کند،^{۱۲} و شخصی حانانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا پنا گردد.»^{۱۳} حانانیا جواب داد که «ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقت‌ها رسانید،^{۱۴} و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.»^{۱۵} خداوند وی را گفت: «برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد.^{۱۶} زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتهای نام من باید بکشد.»

۱۷ پس حانانیا رفته، بدان خانه درآمد و دست‌های وی گذارده، گفت:

«ای برادر شاول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح القدس پر شوی.»^{۱۸} در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.^{۱۹} و غذا خورده، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود.^{۲۰} و بی درنگ، در کلیس به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست.^{۲۱} و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: «مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد روسای کهنه برد؟»^{۲۲} اما سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق را مجاب می‌نمود و مبرهن می‌ساخت که همین است مسیح.^{۲۳} اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند.^{۲۴} ولی سولس از شورای ایشان مطلع شد و شبانه‌روز به دروازه هاپاسبانی می‌نمودند تا او را بکشند.^{۲۵} پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.

^{۲۶} و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است.^{۲۷} اما برنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود.^{۲۸} و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود.^{۲۹} و با هلینستیان گفتگو و مباحثه می‌کرد. اما در صدد کشتن او برآمدند.^{۳۰} چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند.^{۳۱} آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.

۳۲ اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لده نیز فرود آمده.
 ۳۳ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر
 تخت خوابیده بود. ۳۴ پطرس وی را گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو
 را شفای دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.»
 ۳۵ و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.
 ۳۶ و در یافا، تلمیذهای طایبتا نام بود که معنی آن غزال است. وی
 از اعمال صالحه و صدقاتی که می کرد، پر بود. ۳۷ از قضا در آن ایام او
 بیمار شده، بمرد و او را غسل داده، در بالاخانه‌ای گذاردند. ۳۸ و چونکه
 لده نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد
 او فرستاده، خواهش کردند که «درآمدن نزد ما درنگ نکنی.» ۳۹ آنگاه
 پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و همه
 بیوه‌زنان گریه‌کنان حاضر بودند و پیراهنها و جامه‌هایی که غزال وقتی که
 با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می دادند. ۴۰ اما پطرس همه را بیرون
 کرده، زانوزد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: «ای طایبتا،
 برخیز!» که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست.
 ۴۱ پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدسان و بیوه‌زنان را خوانده،
 او را بدیشان زنده سپرد. ۴۲ چون این مقدمه در تمامی یافا شهرت یافت،
 بسیاری به خداوند ایمان آوردند. ۴۳ و در یافا نزد دباغی شمعون نام روزی
 چند توقف نمود.

۱۰

ایمان آوردن کرنیلیوس

۱ و در قیصریه مردی کرنیلیوس نام بود، یوزباشی فوجی که به ایتالیایی
 مشهور است. ۲ و او با تمامی اهل بیتش متقی و خداترس بود که صدقه
 بسیار به قوم می داد و پیوسته نزد خدا دعا می کرد. ۳ روزی نزدیک
 ساعت نهم، فرشته خدا را در عالم رویا آشکارا دید که نزد او آمده،

گفت: «ای کرنیلیوس!»^۴ آنگاه او بروی نیک نگر بسته و ترسان گشته، گفت: «چیست‌ای خداوند؟» به وی گفت: «دعاها و صدقات تو بجهت یادگاری به نزد خدا برآمد. ^۵ اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن ^۶ که نزد دباغی شمعون نام که خانه‌اش به کنار دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو را چه باید کرد. ^۷ و چون فرشته‌ای که به وی سخن می‌گفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی متقی از ملازمان خاص خویشتن را خوانده، ^۸ تمامی ماجرا را بدیشان بازگفته، ایشان را به یافا فرستاد.

^۹ روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می‌رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند. ^{۱۰} و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما چون برای او حاضر می‌کردند، بی‌خودی او را رخ نمود. ^{۱۱} پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل می‌شود، ^{۱۲} که در آن هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند. ^{۱۳} و خطابی به وی رسید که «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.» ^{۱۴} پطرس گفت: «حاشا خداوند! زیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورده‌ام.» ^{۱۵} بار دیگر خطاب به وی رسید که «آنچه خدا پاک کرده است، تو حرام مخوان.» ^{۱۶} و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شده. ^{۱۷} و چون پطرس در خود بسیار متحیر بود که این رویایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانه شمعون را تفحص کرده، بر درگاه رسیدند، ^{۱۸} و ندا کرده، می‌رسیدند که «شمعون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟» ^{۱۹} و چون پطرس در رویا تفکر می‌کرد، روح وی را گفت: «اینک سه مرد تو را می‌طلبند. ^{۲۰} پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبر زیرا که من ایشان را فرستادم.» ^{۲۱} پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: «اینک منم آن کس که می‌طلبید. سبب آمدن شما چیست؟» ^{۲۲} گفتند: «کرنیلیوس

یوزباشی، مرد صالح و خداترس و نزد تمامی طایفه یهود نیکام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود بطلبد و سخنان از تو بشنود.»^{۲۳} پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.

^{۲۴} روز دیگر وارد قیصریه شدند و کرنیلیوس خویشان و دوستان خاص خود را خوانده، انتظارایشان می کشید. ^{۲۵} چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، برپایه‌ایش افتاده، پرستش کرد. ^{۲۶} اما پطرس او را برخیزانیده، گفت: «برخیز، من خود نیز انسان هستم.»^{۲۷} و با او گفتگوگان به خانه درآمده، جمعی کثیر یافت. ^{۲۸} پس بدیشان گفت: «شما مطلع هستید که مردیهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا زداو آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچ کس را حرام یا نجس نخوانم. ^{۲۹} از این جهت به مجرد خواهش شما بی تامل آمدم و الحال می پرسم که از برای چه مرا خواسته‌اید.»

^{۳۰} کرنیلیوس گفت: «چهار روز قبل از این، تاین ساعت روزه دار می بودم، و در ساعت نهم درخانه خود دعا می کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی پیش من بایستاد ^{۳۱} و گفت: «ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یادآور گردید. ^{۳۲} پس به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دباغ به نگاره دریا مهمان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.» ^{۳۳} پس بی تامل نزد تو فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.»

^{۳۴} پطرس زبان را گشوده، گفت: «فی الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، ^{۳۵} بلکه از هرامتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، زداو مقبول گردد. ^{۳۶} کلامی را که نزد بنی اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت می داد،

۳۷ آن سخن را شما می‌دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه می‌نمود،^{۳۸} یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح‌القدس و قوت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو به جا می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشید زیرا خدا با وی می‌بود.^{۳۹} و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزبوم یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کشیده، کشتند.^{۴۰} همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت.^{۴۱} لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیده‌ایم.^{۴۲} و ما را مامور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد.^{۴۳} و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت.»

۴۴ این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح‌القدس بر همه آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد.^{۴۵} و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امت هانیز عطای روح‌القدس افاضه شد،^{۴۶} زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تجید می‌کردند.^{۴۷} آنگاه پطرس گفت: «آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح‌القدس را چون ما نیز یافته‌اند.»^{۴۸} پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

۱ پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امت‌ها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند. ۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده، ۳ گفتند که «بامردم ناختون برآمده، با ایشان غذا خوردی!»

۴ پطرس از اول مفصلاً بدیشان بیان کرده، گفت: ۵ «من در شریفا دعا می‌کردم که ناگاه درعالم رویا ظرفی را دیدم که نازل می‌شود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد. ۶ چون بر آن نیک نگریسته، تامل کردم، دواب زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم. ۷ و آوازی را شنیدم که به من می‌گوید: «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.» ۸ گفتم: «حاشا خداوند، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.» ۹ بار دیگر خطاب از آسمان در رسید که «آنچه خدا پاک نموده، تو حرام مخوان.» ۱۰ این سه کورت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.

۱۱ و اینک در همان ساعت سه مرد از قیصریه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند. ۱۲ و روح مرا گفت که «با ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانه آن شخص داخل شدیم. ۱۳ و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌ای را در خانه خود دید که ایستاده به وی گفت «کسان به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را بطلب ۱۴ که با تو سخنانی خواهد گفت که بدانها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهید یافت.» ۱۵ و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما. ۱۶ آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: «یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح القدس تعمید خواهید یافت.» ۱۷ پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟» ۱۸ چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا

را تعجب‌انگیز گفتند: «فی الحقیقت، خدا به امت‌ها نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است!»

کلیسای انطاکیه

۱۹ و آنانی که به سبب اذیتی که در مقدمه استیفان برپا شد متفرق شدند، تا فینیقی و قبرس و انطاکیه می‌گشتند و به هیچ کس به غیر از یهود و مسیحیان کلام را نگفتند. ۲۰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قبرس و قیروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند با یونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت می‌دادند، ۲۱ و دست خداوند بایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند. ۲۲ اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند ۲۳ و چون رسید و فیض خدا را دید، شاد خاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند پیوندند. ۲۴ زیرا که مردی صالح و پراز روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند. ۲۵ و برنابا به طرسوس برای طلب سولس رفت و چون او رایافت به انطاکیه آورد. ۲۶ و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می‌شدند و خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند.

۲۷ و در آن ایام انبیاپی چند از اورشلیم به انطاکیه آمدند ۲۸ که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کلودیوس قیصر پدید آمد. ۲۹ و شاگردان مصمم آن شدند که هر یک بر حسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند. ۳۰ پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

۱ و در آن زمان هیروودیس پادشاه، دست تطاول بر بعضی از کلیسا دراز کرد^۲ و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت. ۳ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود. ۴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصیح او را برای قوم بیرون آورد. ۵ پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند.

۶ و در شبی که هیروودیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد در زندان را نگاهبانی می‌کردند. ۷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: «بزودی برخیز.» که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت. ۸ و فرشته وی را گفت: «کمر خود را ببند و نعلین برپا کن.» پس چنین کرد و به وی گفت: «ردای خود را پوش و از عقب من بیا.» ۹ پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می‌بیند. ۱۰ پس از قراولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخرین کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد. ۱۱ آنگاه پطرس به خود آمده گفت: «اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیروودیس و از تمامی انتظار قوم یهود رهانید.»

۱۲ چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحنا ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می‌کردند. ۱۳ چون او در خانه را کوید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد. ۱۴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که «پطرس به درگاه ایستاده است.» ۱۵ وی را گفتند: «دیوانه‌ای.» و چون تاکید کرد که چنین

است، گفتند که فرشته او باشد.» ۱۶ اما پطرس پیوسته در را می‌کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند. ۱۷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: «یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید.» پس بیرون شده، به جای دیگر رفت ۱۸ و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد. ۱۹ و هیروдіس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

مرگ هیروдіس

۲۰ اما هیروдіس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت می‌یافت. ۲۱ و در روزی معین، هیروдіس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب می‌کرد. ۲۲ و خالق ندا می‌کردند که آواز خداست نه آواز انسان. ۲۳ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تحمید نمود و کرم او را خورد که بمرد.

۲۴ اما کلام خدا نموده، ترقی یافت. ۲۵ و برنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

۱۳

رسالت الهی برنابا و سولس

۱ و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیا و معلم چند بودند: برنابا و شمعون ملقب به نیجر و لوکیوس قیروانی و مناخم برادر رضاعی هیروдіس تیتراخ و سولس. ۲ چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند،

روح القدس گفت: «برنابا و سولس را برای من جداسازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام.»^۳ آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

سفر اول بشارتی

^۴ پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس آمدند.^۵ و وارد سلامیس شده، در کلیسای یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنا ملازم ایشان بود.^۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و نپی کاذب بود یافتند که نام او باریشوع بود.^۷ اورفیک سرجیوس پولس والی بود که مردی فهمیم بود. همان برنابا و سولس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود.^۸ اما علیما یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمه اسمش همچنین می باشد، ایشان را مخالفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند.^۹ ولی سولس که پولس باشد، پر از روح القدس شده، بر او نیک نگریسته،^{۱۰} گفت: «ای پر از هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، باز نمی ایستی از منحرف ساختن طرق راست خداوند؟^{۱۱} الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتی نخواهی دید.» که در همان ساعت، غشاوه و تاریکی او را فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب می کرد.^{۱۲} پس والی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحیر شده، ایمان آورد.

خدمات در انطاکیه پسیدیه

^{۱۳} آنگاه پولس و رفقاییش از پافس به کشتی سوار شده، به برجه پمفلیه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.^{۱۴} و ایشان از برجه عبور نموده، به انطاکیه پسیدیه آمدند و در روز سبت به کنیسه درآمده، بنشستند.^{۱۵} و بعد از تلاوت تورات و صحف انبیا، روسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ای برادران عزیز، اگر کلامی نصیحت آمیز برای قوم دارید، بگویند.»

۱۶ پس پولس برپا ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی و خداترسان، گوش دهید! ۱۷ خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرفراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد؛ ۱۸ و قریب به چهل سال در بیابان متحمل حرکات ایشان می‌بود. ۱۹ و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال. ۲۰ و بعد از آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی. ۲۱ و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شاول بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد. ۲۲ پس او را از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حق او شهادت داد که «داود بن یسی را مرغوب دل خود یافته‌ام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.» ۲۳ و از ذریت او خدا بر حسب وعده، برای اسرائیل نجات دهنده‌ای یعنی عیسی را آورد، ۲۴ چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمید توبه موعظه نموده بود. ۲۵ پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: «مرا که می‌پندارید؟ من او نیستم، لکن اینک بعد از من کسی می‌آید که لایق گشادن نعلین او نیم.» ۲۶ «ای برادران عزیز و ابنای آل ابراهیم و هر که از شما خداترس باشد، مر شما را کلام این نجات فرستاده شد. ۲۷ زیرا سکنه اورشلیم و روسای ایشان، چونکه نه او را شناختند و نه آوازهای انبیا را که هر سبت خوانده می‌شود، بروی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند. ۲۸ و هر چند هیچ علت قتل در وی نیافتند، از پیلاطس خواهش کردند که او کشته شود. ۲۹ پس چون آنچه درباره وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند. ۳۰ لکن خدا او را از مردگان برخیزانید. ۳۱ و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که الحال نزد قوم شهود او می‌باشند. ۳۲ پس ما به شما بشارت می‌دهیم، بدان وعده‌ای که به پدران ما داده شد، ۳۳ که

خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوم مکتوب است که «تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم.»^{۳۴} و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که «به برکات قدوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد.»^{۳۵} بنابراین در جایی دیگر نیز می‌گوید: «تو قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببند.»^{۳۶} زیرا که داود چونکه در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، به خفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید.^{۳۷} لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.

^{۳۸} «پس‌ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گاهان اعلام می‌شود.^{۳۹} و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می‌شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.^{۴۰} پس احتیاط کنید، مبدا آنچه در صحف انبیاء مکتوب است، بر شما واقع شود،^{۴۱} که «ای حقیر شمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نمایید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایام شما پدید آمرم، عملی که هر چند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.»

^{۴۲} پس چون از کنیسه بیرون می‌رفتند، خواهش نمودند که در سبت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند.^{۴۳} و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خداپرست از عقب پولس و برنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب می‌نمودند که به فیض خدا ثابت باشید.^{۴۴} اما در سبت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند.^{۴۵} ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پرگشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند.^{۴۶} آنگاه پولس و برنابا دلیر شده، گفتند: «واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید،

همانا به سوی امت هاتوجه نمایم. ۴۷ زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که «تورا نور امت‌ها ساختم تا الی اقصای زمین منشا نجات باشی.» ۴۸ چون امت‌ها این را شنیدند، شادخاطر شده، کلام خداوند را تحمید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند. ۴۹ و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشرگشت. ۵۰ اما یهودیان چند زن دیندار و متشخص و اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولس و برنابا تحریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند. ۵۱ و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشانده، به ایقونیه آمدند. ۵۲ و شاگردان پر از خوشی و روح القدس گردیدند.

۱۴

در ایقونیه

۱ اما در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود درآمد، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند. ۲ لیکن یهودیان بی‌ایمان دلهای امت‌ها را اغوا نمودند و با برادران بداندیش ساختند. ۳ پس مدت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود شهادت می‌داد، به دلبری سخن می‌گفتند و او آیات و معجزات عطا می‌کرد که از دست ایشان ظاهر شود.

۴ و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همداستان یهود و جمعی با رسولان بودند. ۵ و چون امت‌ها و یهود با روسای خود بر ایشان هجوم می‌آوردند تا ایشان را افتضاح نموده، سنگسار کنند، ۶ آگاهی یافته، به سوی لستره و دربه شهرهای لیکاونیه و دیار آن نواحی فرار کردند. ۷ و در آنجا بشارت می‌دادند.

در لستره و دربه

۸ و در لستره مردی نشسته بود که پایهایش بی‌حرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد شده، هرگز راه نرفته بود. ۹ چون او سخن پولس رامی شنید،

او بروی نیک نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد. ۱۰ پس به آواز بلند بدو گفت: «برپایه‌های خود راست بایست.» که در ساعت برجسته، خرامان گردید. ۱۱ اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاونیه بلند کرده، گفتند: «خدایان به صورت انسان نزد مانازل شده‌اند.» ۱۲ پس برنابا را مشتری و پولس را عطارذ خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود.

۱۳ پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروه‌هایی از خلق به دروازه‌ها آورده، خواست که قربانی گذرانند. ۱۴ اما چون آن دورسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، جامه‌های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده، ۱۵ گفتند: «ای مردمان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علقها مانند شما هستیم و به شما بشارت می‌دهیم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست آفرید، ۱۶ که در طبقات سلف همه امت‌ها را وا گذاشت که در طرق خود رفتار کنند، ۱۷ با وجودی که خود را بی‌شهادت نگذاشت، چون احسان می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت.» ۱۸ و بدین سخنان خلق را از گذرانیدن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند.

۱۹ اما یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است. ۲۰ اما چون شاگردان گرد او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابابه سوی دربه روانه شد ۲۱ و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره و ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند. ۲۲ و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند می‌دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبت‌های بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردیم. ۲۳ و در هر کلیسای بجهت ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روزه داشته، ایشان را به

خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند. ۲۴ و از پیسیدیه گذشته به پمفلیه آمدند. ۲۵ و در پرجه به کلام موعظه نمودند و به اتالیه فرود آمدند.

بازگشت به انطاکیه

۲۶ و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند. ۲۷ و چون وارد شهر شدند کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امت‌ها باز کرده بود. ۲۸ پس مدت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

۱۵

شورای اورشلیم

۱ و تنی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم می‌دادند که «اگر برحسب آیین موسی محتون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.» ۲ چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مساله بروند. ۳ پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فینیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امت‌ها را بیان کردند و همه برادران را شادی عظیم دادند.

۴ و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند. ۵ آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «اینها را باید ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند.»

۶ پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت بینند. ۷ و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت: «ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شما اختیار کرد که امت‌ها

از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند. ^۸ و خدای عارف القلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز. ^۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض ایمان دلهای ایشان را طاهر نمود. ^{۱۰} پس اکنون چرا خدا را امتحان می کنید که یوغی بر گردن شاگردان می نهد که پدران ما و ما نیز طاقت تحمل آن را نداشتیم، ^{۱۱} بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز.»

^{۱۲} پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون آیات و معجزات را بیان می کردند که خدا در میان امت ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود. ^{۱۳} پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید. ^{۱۴} شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امت ها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. ^{۱۵} و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است ^{۱۶} که «بعد از این رجوع نموده، خیمه داود را که افتاده است باز بنا می کنم و خرابیهای آن را باز بنا می کنم و آن را برپا خواهم کرد، ^{۱۷} تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت هایی که بر آنها نام من نهاده شده است.» ^{۱۸} این را می گوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است. ^{۱۹} پس رای من این است: کسانی را که از امت ها به سوی خدا بازگشت می کنند زحمت نرسانیم، ^{۲۰} مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بپا و زنا و حیوانات خفه شده و خون پرهیزند. ^{۲۱} زیرا که موسی از طبقات سلف در هر شهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می کنند، چنانکه در هر سبت در کلیس او را تلاوت می کنند.»

^{۲۲} آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسای بدین رضا دادند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند، یعنی یهودای ملقب به برسابا و سیلاس که از پیشوایان برادران بودند. ^{۲۳} و

بدست ایشان نوشتند که «رسولان و کشیشان و برادران، به برادران از امت‌ها که در انطاکیه و سوریه و قیلیقیه می‌باشند، سلام می‌رسانند. ۲۴ چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود مشوش ساخته، دل‌های شما را منقلب می‌نمایند و می‌گویند که می‌باید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان هیچ امر نکرديم. ۲۵ لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا و پولس به نزد شما بفرستیم، ۲۶ اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده‌اند. ۲۷ پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شما را از این امور زبانی خواهند آگاهانید. ۲۸ زیرا که روح القدس و ما صواب دیدیم که باری بر شما نهم جز این ضروریات ۲۹ که از قربانی‌های بتها و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیزید که هرگاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت و السلام.»

۳۰ پس ایشان مرخص شده، به انطاکیه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند. ۳۱ چون مطالعه کردند، از این تسلی شاد خاطر گشتند. ۳۲ و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند. ۳۳ پس چون مدتی در آنجا بسر بردند به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجه نمودند. ۳۴ اما پولس و برنابا در انطاکیه توقف نموده، ۳۵ با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدای دادند.

اختلاف پولس و برنابا

۳۶ و بعد از ایام چند پولس به برنابا گفت: «برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه می‌باشند.» ۳۷ اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحناى ملقب به مرقس را همراه نیز بردارد. ۳۸ لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از

پمفلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد. ۳۹ پس نزاعی سخت شد بحدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قبرس از راه دریا رفت. ۴۰ اما پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد. ۴۱ و از سوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استوار می نمود.

۱۶

سفر دوم بشارتی پولس

۱ و به دربه و لستره آمد که اینک شاگردی تیموتاوس نام آنجا بود، پسر زن یهودیه مومنه لیکن پدرش یونانی بود. ۲ که برادران در لستره و ایقونیه بر او شهادت می دادند. ۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، به سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را می شناختند که یونانی بود. ۴ و در هر شهری که می گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان می سپردند تا حفظ نمایند. ۵ پس کلیساها در ایمان استوار می شدند و روز بروز در شماره افزوده می گشتند.

۶ و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود. ۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد. ۸ و از میسیا گذشته به ترواس رسیدند. ۹ شبی پولس را رویایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده بود التماس نموده گفت: «به مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.» ۱۰ چون این رویا را دید، بی درنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم. ۱۱ پس از ترواس به کشتی نشستیم، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.

در فیلیپی

۱۲ و از آنجا به فیلیپ رفتیم که شهر اول از سرحد مکادونیه و کلونیه است و در آن شهر چند روز توقف نمودیم. ۱۳ و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نماز می گذاردند، نشستیم با زنانی که در آنجا جمع می شدند سخن رانیدیم. ۱۴ و زنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر طیاتیرا و خداپرست بود، می شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود. ۱۵ و چون او و اهل خانه اش تعمیم یافتند، خواهش نموده، گفت: «اگر شما رایتین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من درآمده، بمانید.» و ما را الحاح نمود.

۱۶ و واقع شد که چون ما به محل نماز می رفتیم، کنیزی که روح تفال داشت و از غیب گویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدای نمود، به ما برخورد. ۱۷ و از عقب پولس و مآ آمده، ندا کرده، می گفت که «این مردمان خدام خدای تعالی می باشند که شما را از طریق نجات اعلام می نمایند.» ۱۸ و چون این کار را روزهای بسیار می کرد، پولس دل تنگ شده، برگشت و به روح گفت: «تو را می فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شد.

۱۹ اما چون آقایانش دیدند که از کسب خود مایوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکام کشیدند. ۲۰ و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: «این دو شخص شهر ما را به شورش آورده اند و از یهود هستند، ۲۱ و رسومی را اعلام می نمایند که پذیرفتن و به جا آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.» ۲۲ پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند. ۲۳ و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغه زندان را تاکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد. ۲۴ و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کنده مضبوط کرد.

۲۵ اما قریب به نصف شب، پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح

می خواندند و زندانیان ایشان را می شنیدند. ۲۶ که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث گشت بحدی که بیناد زندان به جنبش درآمد و دفعه همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت. ۲۷ اما داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده‌اند. ۲۸ اما پولس به آواز بلند صدا زده، گفت: «خود را ضرری مرسان زیرا که ما همه در اینجا هستیم.» ۲۹ پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس و سیلاس افتاد. ۳۰ و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟» ۳۱ گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.» ۳۲ آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند. ۳۳ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زنجهای ایشان را شست و خود و همه کسانی که با آنها بودند یافتند. ۳۴ و ایشان را به خانه خود درآورده، خوانی پیش ایشان نهاد و با تمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند. ۳۵ اما چون روز شد، والیان فرشان فرستاده، گفتند: «آن دو شخص را رها نما.» ۳۶ آنگاه داروغه پولس را از این سخنان آگاهانید که «والیان فرستاده‌اند تا رستگار شوید. پس الان بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.» ۳۷ لیکن پولس بدیشان گفت: «ما را که مردمان رومی می‌باشیم، آشکارا و بی‌حجت زده، به زندان انداختند. آیا الان ما را به پنهانی بیرون می‌نمایند؟ فی‌البحکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند. ۳۸ پس فرشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند ۳۹ و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند. ۴۰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیدیه شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

۱ و از امفوپولس و اپلونیه گذشته، به تسالونیککی رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود. ۲ پس پولس برحسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه می کرد ۳ و واضح و مبین می ساخت که «لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می دهم، این مسیح است.» ۴ و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند و از یونانیان خداترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر. ۵ اما یهودیان بی ایمان حسد برده، چند نفر اشرار از بازارها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانه یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند. ۶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکام شهر کشیدند و ندا می کردند که «آنانی که ربع مسکون را شورانیده اند، حال بدینجا نیز آمده اند. ۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه اینها برخلاف احکام قیصر عمل می کنند و قابل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست یعنی عیسی.» ۸ پس خلق و حکام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند ۹ و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.

در بیریه

۱۰ اما برادران بی درنگ در شب پولس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند. ۱۱ و اینها از اهل تسالونیککی نجیب تر بودند، چونکه در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش می نمودند که آیا این همچنین است. ۱۲ پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.

۱۳ لیکن چون یهودیان تسالونیککی فهمیدند که پولس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند. ۱۴ در ساعت برادران پولس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتائوس در آنجا توقف نمودند. ۱۵ و رهنمایان پولس او را به اطینا آوردند و حکم برای

سیلاس و تیموتائوس گرفته که به زودی هرچه تمام تر به نزد او آیند، روانه شدند.

در اطینا (آتن)

۱۶ اما چون پولس در اطینا انتظار ایشان را می کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از بتها پر است. ۱۷ پس درکنیسه با یهودیان و خداپرستان و در بازار، هرروزه با هر که ملاقات می کرد، مباحثه می نمود. ۱۸ اما بعضی از فلاسفه اپیکوریین و رواقیین با او روبرو شده، بعضی می گفتند: «این یاوه گو چه می خواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «ظاهر واعظ به خدایان غریب است.» زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می داد. ۱۹ پس او را گرفته، به کوه مرینخ بردند و گفتند: «آیا می توانیم یافت که این تعلیم تازه ای که تو می گویی چیست؟» ۲۰ چونکه سخنان غریب به گوش مامی رسانی. پس می خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.» ۲۱ اما جمیع اهل اطینا و غربای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید درباره چیزهای تازه فراغتی نمی داشتند.

۲۲ پس پولس در وسط کوه مرینخ ایستاده، گفت: «ای مردان اطینا، شما را از هر جهت بسیار دیندار یافته ام، ۲۳ زیرا چون سیر کرده، معابد شما را نظاره می نمودم، مذبحی یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته می پرستید، من به شما اعلام می نمایم. ۲۴ خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، درهیكلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی باشد ۲۵ و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها می بخشد. ۲۶ و هرامت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود ۲۷ تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، ببیند، بانکه از هیچ یکی از ما دور نیست. ۲۸ زیرا که در او

زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم. ۲۹ پس چون از نسل خدا می‌باشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان. ۳۰ پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند. ۳۱ زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان بر خیزانید.»

۳۲ چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید. ۳۳ و همچنین پولس از میان ایشان بیرون رفت. ۳۴ لیکن چند نفر بدو پیوسته ایمان آوردند که از جمله ایشان دیونیسیوس آریوپاغی بود و زنی که دامرس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

۱۸

در قرنتس

۱ و بعد از آن پولس از اطینا روانه شده، به قرنتس آمد. ۲ و مرد یهودی ایگلا نام را که مولدش پنطس بود و از ایتالیا تازه رسیده بود و زنش پرسکله را یافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد. ۳ و چونکه با ایشان همیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد و کسب ایشان خیمه‌دوزی بود. ۴ و هر سبت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می‌ساخت. ۵ اما چون سیلاس و تیموتائوس از مکادونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت می‌داد که عیسی، مسیح است. ۶ ولی چون ایشان مخالفت نمودند، کفر می‌گفتند، دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت: «خون شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امت‌های روم.» ۷ پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستس نام خداپرست آمد که خانه او

متصل به کنیسه بود. ^۸ اما کرسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قرنتس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمید یافتند. ^۹ شبی خداوند در رویا به پولس گفت: «ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش ^{۱۰} زیرا که من با تو هستم و هیچ کس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است.»

^{۱۱} پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می داد. ^{۱۲} اما چون گالیون والی اخائییه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند ^{۱۳} و گفتند: «این شخص مردم را اغوامی کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.» ^{۱۴} چون پولس خواست حرف زند، گالیون گفت: «ای یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش می بود، هر آینه شرط عقل می بود که متحمل شما بشوم. ^{۱۵} ولی چون مساله ای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین امور نمی خواهم داورى کنم.» ^{۱۶} پس ایشان را از پیش مسند براند. ^{۱۷} و همه سوستانیس رئیس کنسیه را گرفته او را در مقابل مسند والی بزدند و گالیون را از این امور هیچ پروا نبود.

^{۱۸} اما پولس بعد از آن روزهای بسیار در آنجا توقف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریا رفت و پرسکله و اکیلا همراه او رفتند. و در کنخریه موی خود را چید چونکه نذر کرده بود. ^{۱۹} و چون به افسس رسید آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود به کنیسه درآمده، با یهودیان مباحثه نمود. ^{۲۰} و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد ^{۲۱} بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که «مرا به هر صورت باید عیدآینده را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت.» پس از افسس روانه شد. ^{۲۲} و به قیصریه فرود آمده (به اورشلیم رفت و کلیسا را تحیت نموده، به انطاکیه آمد.

سفر سوم بشارتی

۲۳ و مدتی در آنجا مانده، باز به سفر توجه نمود و در ملک غلاطیه و فریجیه جابجا می‌گشت و همه شاگردان را استوار می‌نمود. ۲۴ اما شخصی یهود اپلس نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید. ۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت تکلم و تعلیم می‌نمود هر چند چیز از تعمیم یحیی اطلاعی نداشت. ۲۶ همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد اما چون پرسکله و ایچلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند. ۲۷ پس چون او عزیمت سفر اخائیه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامه‌ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسیدن آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود، ۲۸ زیرا به قوت تمام بر یهوداقامه حجت می‌کرد و از کتب ثابت می‌نمود که عیسی، مسیح است.

۱۹

در افسس

۱ و چون اپلس در قرن‌تس بود، پولس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته، ۲ بدیشان گفت: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «بلکه نشنیدیم که روح القدس هست!» ۳ بدیشان گفت: «پس به چه چیز تعمیم یافتید؟» گفتند: «به تعمیم یحیی.» ۴ پولس گفت: «یحیی البته تعمیم توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به آن کسی که بعد از من می‌آید ایمان بیاورید یعنی به مسیح عیسی.» ۵ چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمیم گرفتند، ۶ و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند. ۷ و جمله آن مردمان تخمین دوازده نفر بودند.

۸ پس به کنیسه درآمد، مدت سه ماه به دلیری سخن می‌راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می‌نمود و برهان قاطع می‌آورد. ۹ اما چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خالق، طریقت را بد می‌گفتند، از ایشان نگاره گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرانس نام مباحثه می‌نمود. ۱۰ و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند. ۱۱ و خداوند از دست پولس معجزات غیرمعتاد به ظهور می‌رسانید، ۱۲ بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذاشتند و امراض از ایشان زایل می‌شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند.

۱۳ لیکن تنی چند از یهودیان سیاح عزیزه خوان برآنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می‌گفتند: «شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کند قسم می‌دهیم!» ۱۴ و هفت نفر پسران اسکیوارئیس کهنه یهود این کار می‌کردند. ۱۵ اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «عیسی را می‌شناسم و پولس را می‌دانم. لیکن شما کیستید؟» ۱۶ و آن مرد که روح پلید داشت برایشان جست و برایشان زور آورده، غلبه یافت بحدی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند. ۱۷ چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرم می‌داشتند. ۱۸ و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش می‌نمودند. ۱۹ و جمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود. ۲۰ بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت می‌گرفت.

۲۱ و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیزت کرد که از مکادونیه و اخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «بعد از رفتن به

آنجا روم را نیز باید دید.» ۲۲ پس دو نفر از ملازمان خود یعنی تیموتائوس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود. ۲۳ در آن زمان هنگامه‌ای عظیم درباره طریقت برپا شد. ۲۴ زیرا شخصی دیمتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده ارطامیس از نقره می‌ساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا می‌نمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می‌داشتند، ۲۵ فراهم آورده، گفت: «ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است. ۲۶ و دیده و شنیده‌اید که نه تنها در افسس، بلکه تقریب در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را اغوانموده، منحرف ساخته است و می‌گوید اینهایی که به دستها ساخته می‌شوند، خدایان نیستند. ۲۷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم ارطامیس نیز حقیرشمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می‌پرستند برطرف شود.» ۲۸ چون این را شنیدند، از خشم پرگشته، فریاد کرده، می‌گفتند که «بزرگ است ارطامیس افسسیان.» ۲۹ و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفق به تماشاخانه تاختند و غایوس و ارسترخس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خود می‌کشیدند. ۳۰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند. ۳۱ و بعضی از روسای آسیا که او را دوست می‌داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسیارد. ۳۲ و هر یکی صدایی علیحده می‌کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثر نمی‌دانستند که برای چه جمع شده‌اند. ۳۳ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجت بیاورد. ۳۴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می‌کردند که «بزرگ است ارطامیس افسسیان.»

۳۵ پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: «ای مردان افسسی، کیست که نمی داند که شهر افسسیان ارطامیس خدای عظیم و آن صنی را که از مشتری نازل شد پرستش می کند؟» ۳۶ پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید. ۳۷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان هیکل اند و نه به خدای شما بدگفته اند. ۳۸ پس هر گاه دیمتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا مقرر است و داوران معین هستند. با همدیگر مراجعه باید کرد. ۳۹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت. ۴۰ زیرا در خطیریم که در خصوص فتنه امروز از مابازخواست شود چونکه هیچ علتی نیست که درباره آن عذری برای این ازدحام توأم آورده.» ۴۱ این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

۲۰

در مکادونیه و یونان

۱ و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد. ۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد. ۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند. ۴ و سوپاترس از اهل بیریه و ارسترخس و سکندس از اهل تسالونیک و غایوس از دربه و تیموتائوس و از مردم آسیا تیخیکس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند. ۵ و ایشان پیش رفته، در ترواس منتظر ما شدند. ۶ و اما ما بعد از ایام فطیراز فیلی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به ترواس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.

زنده کردن افیخس

۷ و در اول هفته چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می کرد و سخن او تانصف شب طول کشید. ۸ و در بالاخانه‌ای که جمع بودیم چراغ بسیار بود. ۹ ناگاه جوانی که افتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را دربر بود و چون پولس کلام راطول می داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند. ۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «مضطرب مباشید زیرا که جان او در اوست.» ۱۱ پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شده. ۱۲ و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.

وداع از رهبران افسس

۱۳ اما ما به کشتی سوار شده، به اسوس پیش رفتیم که از آنجا می بایست پولس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود. ۱۴ پس چون در اسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به متیلینی آمدیم. ۱۵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروجیلیون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیتس شدیم. ۱۶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از محاذی افسس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل می کرد که اگر ممکن شود تا روز پنطیکاست به اورشلیم برسد.

۱۷ پس از میلیتس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید. ۱۸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «بر شما معلوم است که از روز اول که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما بصری کردم؛ ۱۹ که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهایی که از مکاید یهود بر من عارض می شد، به خدمت خداوند مشغول می بودم. ۲۰ و چگونه چیزی را از آنچه

برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شما را اخبار و تعلیم می نمودم. ۲۱ و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می دادم. ۲۲ و اینک الان در روح بسته شده، به اورشلیم می روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم. ۲۳ جز اینکه روح القدس در هر شهر شهادت داده، می گوید که بندها و زحمات برایم مهیا است. ۲۴ لیکن این چیزها را به هیچ می شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم. ۲۵ و الحال این را می دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهید دید. ۲۶ پس امروز از شما گواهی می طلبم که من از خون همه بری هستم، ۲۷ زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم. ۲۸ پس نگاه دارید خویشان و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است. ۲۹ زیرا من می دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما در خواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود، ۳۰ و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند. ۳۱ لهذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدت سه سال شبانه روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم. ۳۲ و الحال ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض او می سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدسین شما را میراث بخشد. ۳۳ نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم، ۳۴ بلکه خود می دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می کرد. ۳۵ این همه را به شما نمودم که می باید چنین مشقت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت

دادن از گرفتن فرخنده تراست.»

۳۶ این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد. ۳۷ و همه گریه بسیار کردند و بر گردن پولس آویخته، او را می‌بوسیدند. ۳۸ و بسیار متالم شدند خصوص بجهت آن سخنی که گفت: «بعد از این روی مرا نخواهید دید.» پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

۲۱

بسوی اورشلیم

۱ و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا. ۲ و چون کشتی‌ای یافتیم که عازم فینیقیه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم. ۳ و قبرس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صور فرود آمدیم زیرا که در آنجا می‌بایست بار کشتی را فرود آورند. ۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نرود. ۵ و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر مارا مشایعت نمودند و به نگاره دریا زانو زده، دعا کردیم. ۶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه‌های خود برگشتند.

۷ و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صور به پتولامیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم. ۸ در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیپس مبشر که یکی از آن هفت بود درآمده، نزد او ماندیم. ۹ و او را چهار دختر باکره بود که نبوت می‌کردند.

۱۰ و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبی‌ای آغابوس نام از یهودیه رسید،

۱۱ و نزد ما آمده، کمر بند پولس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته،

گفت: «روح القدس می گوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کمر بند را به همینطور بسته، او را به دستهای امت ها خواهند سپرد.»^{۱۲} پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود.^{۱۳} پولس جواب داد: «چه می کنید که گریان شده، دل مرا می شکنید زیرا من مستعدم که نه فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به خاطر نام خداوند عیسی.»^{۱۴} چون او نشنید خاموش شده، گفتیم: «آنچه اراده خداوند است بشود.»

^{۱۵} و بعد از آن ایام تدارک سفر دیده، متوجه اورشلیم شدیم.^{۱۶} و تنی چند از شاگردان قیصریه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسون نام که از اهل قبرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.

در اورشلیم

^{۱۷} و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما را به خشنودی پذیرفتند.^{۱۸} و در روز دیگر، پولس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همه کشیشان حاضر شدند.^{۱۹} پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا بوسیله خدمت او در میان امت ها به عمل آورده بود، مفصلاً گفت.^{۲۰} ایشان چون این را شنیدند، خدا را تعجیب نموده، به وی گفتند: «ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده اند و جمیع در شریعت غیورند: ^{۲۱} و در باره تو شنیده اند که همه یهودیان را که در میان امت ها می باشند، تعلیم می دهی که از موسی انحراف نمایند و می گویند نباید اولاد خود را محتون ساخت و به سنن رفتار نمود. ^{۲۲} پس چه باید کرد؟ البته جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده ای. ^{۲۳} پس آنچه به تو گوئیم به عمل آور: چهار مرد نزد ما هستند که برایشان نذری هست. ^{۲۴} پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه در باره تو شنیده اند اصلی ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک

می‌نمایند. ۲۵ لیکن درباره آتانی که از امت‌ها ایمان آورده‌اند، مافرستادیم و حکم کردیم که از قربانی‌های بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند. ۲۶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایام طهارت اطلاع داد تا هدیه‌ای برای هر یک از ایشان بگذرانند.

گفتار شدن پولس

۲۷ و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودی‌ای چند از آسیا او را در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته، ۲۸ فریاد برآوردند که «ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم می‌دهد. بلکه یونانی‌ای چند را نیز به هیکل درآورده، این مکان مقدس را ملوث نموده است.» ۲۹ زیرا قبل از آن تروفیمس افسسی را باوی در شهر دیده بودند و مظنه داشتند که پولس او را به هیکل آورده بود.

۳۰ پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق ازدحام کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور درها را بستند. ۳۱ و چون قصد قتل او می‌کردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که «تمامی اورشلیم به شورش آمده است.» ۳۲ او بی درنگ سپاه و یوزباشی‌ها را برداشته، بر سرایشان تاخت. پس ایشان به مجرد دیدن مین باشی و سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند.

۳۳ چون مین باشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و پرسید که «این کیست و چه کرده است؟» ۳۴ اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می‌کردند. و چون او به سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.

۳۵ و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که لشکریان به سبب ازدحام مردم او را برگرفتند،^{۳۶} زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا می زدند که «او را هلاک کن!»

۳۷ چون نزدیک شد که پولس را به قلعه در آورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت: «آیا زبان یونانی رای دانی؟»^{۳۸} مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتال رابه پیابان برد؟^{۳۹} پولس گفت: «من مرد یهودی هستم از طرسوس قیلیقیه، شهری که بی نام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اذن فرمایی تا به مردم سخن گویم.»^{۴۰} چون اذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت.

۲۲

سخنان پولس

۱ «ای برادران عزیز و پدران، حجتی را که الان پیش شما می آورم بشنوید.»

۲ چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم می کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت: ۳ «من مرد یهودی هستم، متولد طرسوس قیلیقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غملائیل و در دقایق شریعت اجداد متعلم شده، درباره خدا غیور می بودم، چنانکه همگی شما امروز می باشید. ۴ و این طریقت را تا به قتل مزاحم می بودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان می انداختم، ۵ چنانکه رئیس کهنه و تمام اهل شورا به من شهادت می دهند که از ایشان نامه ها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنان را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا یابند. ۶ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به

ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید. ۷ پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من می گوید: «ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفا می کنی؟»^۸ من جواب دادم: «خداوندا تو کیستی؟» او مرا گفت: «من آن عیسی ناصری هستم که تو بروی جفای کنی.»^۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند. ۱۰ گفتم: «خداوندا چه کنم؟» خداوند مرا گفت: «برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی.»^{۱۱} پس چون از سطوت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند. ۱۲ آنگاه شخصی متقی بحسب شریعت، حنانیا نام که نزد همه یهودیان ساکن آنجا نیکام بود،^{۱۳} به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: «ای برادر شاول، بینا شو» که در همان ساعت بروی نگریدم. ۱۴ او گفت: «خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی. ۱۵ زیرا از آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد. ۱۶ و حال چرا تاخیر می نمایی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گاهانت غسل ده.»^{۱۷} و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل دعا می کردم، بیخود شدم. ۱۸ پس او را دیدم که به من می گوید: «بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند پذیرفت.»^{۱۹} من گفتم: «خداوندا، ایشان می دانند که من در هرکینسه مومنین تو را حبس کرده، می زدم؛^{۲۰} و هنگامی که خون شهید تو استیفان را می ریختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه های قاتلان او را نگاه می داشتم.»^{۲۱} او به من گفت: «روانه شو زیرا که من تو را به سوی امت های بعیدی فرستم.»

۲۲ پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده،

گفتند: «چنین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست!»^{۲۳} و چون غوغا نموده و جامه های خود را افشاند، خاک به هوا می ریختند،^{۲۴} مین باشی فرمان داد تا او را به قلعه درآوردند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می کردند.^{۲۵} و وقتی که او را به ریسمانها می بستند، پولس به یوزباشی ای که حاضر بود گفت: «آیا بر شما جایز است که مردی رومی را بی حجت هم تازیانه زنید؟»^{۲۶} چون یوزباشی این را شنید، نزد مین باشی رفته، او را خبر داده، گفت: «چه می خواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟»^{۲۷} پس مین باشی آمده، به وی گفت: «مرا بگو که تو رومی هستی؟» گفت: «بلی!»^{۲۸} مین باشی جواب داد: «من این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم!» پولس گفت: «امامن در آن مولود شدم.»^{۲۹} در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و مین باشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود.^{۳۰} بامدادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علت مدعی او می باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا روسای کهنه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

۲۳

پولس در حضور اهل شورا

^۱ پس پولس به اهل شورا نیک نگریسته، گفت: «ای برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده ام.»

^۲ آنگاه حنایا، رئیس کهنه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند.
^۳ پولس بدو گفت: «خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو نشسته ای تا مرا برحسب شریعت داوری کنی و به ضد شریعت حکم به زدنم می کنی؟»^۴ حاضران گفتند: «آیا رئیس کهنه خدا را دشنام می دهی؟»

۵ پولس گفت: «ای برادران، ندانستم که رئیس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.»

۶ چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندا درداد که «ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من باز پرس می شود.»^۷ چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند،^۸ زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.^۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته محاصره نموده، می گفتند که «در این شخص هیچ بدی نیافته ایم و اگر روحی یا فرشته ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.»^{۱۰} و چون منازعه زیادتر می شد، مین باشی ترسید که مبادا پولس را بدرند. پس فرمود تاسپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه درآوردند.

۱۱ و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.»

۱۲ و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولس رانکشند، نخورند و ننوشند.^{۱۳} و آنانی که درباره این، همقسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.^{۱۴} اینها نزد روسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: «بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولس رانکشیم چیزی نخشیم.»^{۱۵} پس الان شما با اهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایید، و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکشیم.»^{۱۶} اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه درآمده، پولس را آگاهانید.^{۱۷} پولس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: «این جوان را نزد مین باشی ببر زیرا

خبری دارد که به او بگوید.»^{۱۸} پس او را برداشته، به حضور مین باشی رسانیده، گفت: «پولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.»^{۱۹} پس مین باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است که می خواهی به من خبر دهی؟»^{۲۰} عرض کرد: «یهودیان متفق شده اند که از تو خواهش کنند تا پولس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا اراده دارند در حق او زیادتر تفتیش نمایند.»^{۲۱} پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کهن وی اند و به سوگند عهد بسته اند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند و الان مستعد و منتظر وعده تو می باشند.»^{۲۲} مین باشی آن جوان را مرخص فرموده، قدغن نمود که «به هیچ کس مگو که مرا ازین راز مطلع ساختی.»

^{۲۳} پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که «دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزه دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛»^{۲۴} و مرکبی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فیلکس والی برسانند.»^{۲۵} و نامه ای بدین مضمون نوشت: «کلودیوس لیسپاس، به والی گرامی فیلکس سلام می رسانده.^{۲۶} یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است.»^{۲۸} و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بروی شکایت می کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم.^{۲۹} پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می دارند، ولی هیچ شکوهی مستوجب قتل یا بندگی ندارند.^{۳۰} و چون خبر یافتم که یهودیان قصد کهن سازی برای او دارند، بی درنگ او را نزد تو فرستادم و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادعا نمایند و السلام.»

^{۳۱} پس سپاهیان چنانکه مامور شدند، پولس را در شب برداشته، به انتیپاتریس رسانیدند.^{۳۲} و بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند،

خود به قلعه برگشتند. ۳۳ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند. ۳۴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقه است، ۳۵ گفت: «چون مدعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

۲۴

محاکمه در حضور فلیکس

۱ و بعد از پنج روز، حنانیای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی ترتلس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد والی آوردند. ۲ و چون او را احضار فرمود، ترتلس آغاز ادعا نموده، گفت: چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فلیکس گرامی، ۳ در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگذاری می‌پذیریم. ۴ ولیکن تا تو را زیاده مصدع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصر عرض ما را بشنوی. ۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نصاری. ۶ و چون او خواست هیکل را ملوث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نماییم. ۷ ولی لیسایس مین باشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد، ۸ و فرمود تا مدعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان می‌توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادعا می‌کنیم. ۹ و یهودیان نیز با او متفق شده گفتند که چنین است. ۱۰ چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: «از آن رو که می‌دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می‌باشی، به خشنودی وافر حجت درباره خود می‌آورم. ۱۱ زیرا تو می‌توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم، ۱۲ و

مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کلیس یا شهر که خلق را به شورش آورم. ۱۳ و هم آنچه الان بر من ادعا می کنند، نمی توانند اثبات نمایند. ۱۴ لیکن این را نزد تو اقرار می کنم که به طریقتی که بدعت می گویند، خدای پدران را عبادت می کنم و به آنچه در تورات و انبیامکتوب است معتقدم، ۱۵ و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد. ۱۶ و خود را در این امر ریاضت می دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی لغزش نگاه دارم. ۱۷ و بعد از سالهای بسیار آمدم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم. ۱۸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در هیکل مطهر یافتند بدون هنگامه یا شورش. ۱۹ و ایشان می بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادعا کنند. ۲۰ یا اینان خود بگویند اگر گاهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم، ۲۱ مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که درباره قیامت مردگان از من امروز پیش شما باز پرس می شود.»

۲۲ آنگاه فیلکس چون از طریقت نیکوتر آگاهی داشت، امر ایشان را تاخیر انداخته، گفت: «چون لیسایس مین باشی آید، حقیقت امر شما را دریافت خواهم کرد.» ۲۳ پس یوزباشی را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند. ۲۴ و بعد از روزی چند فیلکس با زوجه خود در سلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را درباره ایمان مسیح شنید. ۲۵ و چون او درباره عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده خطاب می کرد، فیلکس ترسان گشته، جواب داد که «الحال برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.» ۲۶ و نیز امید می داشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرر وی را خواسته، با او گفتگو می کرد.

۲۷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فیلکس شد و فیلکس چون خواست بر یهود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.

۲۵

محاکمه در حضور فستوس

۱ پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت. ۲ و رئیس کهنه و اکابر یهود نزد او بر پولس ادعا کردند و بدو التماس نموده، ۳ منتی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کمین بودند که او را در راه بکشند. ۴ اما فستوس جواب داد که «پولس را باید در قیصریه نگاه داشت»، زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود. ۵ و گفت: «پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادعا نمایند.»

۶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند. ۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایت‌های بسیار و گران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد. ۸ او جواب داد که «نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.» ۹ اما چون فستوس خواست بر یهود منت نهد، در جواب پولس گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم آبی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟» ۱۰ پولس گفت: «در محکمه قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی. ۱۱ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ‌یک از این شکایت‌هایی که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.»

۱۲ آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: «آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.»

۱۳ و بعد از مرور ایام چند، اغریپاس پادشاه و برنیکی برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند. ۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «مردی است که فیلکس او را در بند گذاشته است، ۱۵ که درباره او وقتی که به اورشلیم آمدم، روسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود. ۱۶ در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بپارند قبل از آنکه مدعی علیه مدعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید. ۱۷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی درنگ در روز دوم بر مسندنشسته، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند. ۱۸ و مدعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادعا بر وی نیاوردند. ۱۹ بلکه مساله‌ای چند بر او ایراد کردند درباره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که او زنده است. ۲۰ و چون من در این گونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که «آیامی خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل پذیرد؟» ۲۱ ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه او غسطس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.»

۲۲ اغریپاس به فستوس گفت: «من نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم.»
گفت: «فردا او را خواهی شنید.»

۲۳ پس بامدادان چون اغریپاس و برنیکی باحشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع بامین باشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند. ۲۴ آنگاه فستوس گفت: «ای اغریپاس پادشاه،

وای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص رامی بینید که درباره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند. ۲۵ ولیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به او غسٹس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم. ۲۶ و چون چیزی درست ندارم که درباره او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی الخصوص در حضور توای اغریپاس پادشاه آوردم تا بعد از تفحص شاید چیزی یافته بنگارم. ۲۷ زیرا مرا خلاف عقل می نماید که اسیری را بفرستم و شکایتیابی که بر اوست معروض ندارم.»

۲۶

سخنان پولس در حضور اغریپاس

۱ اغریپاس به پولس گفت: «مرخصی که کیفیت خود را بگویی.»
 ۲ که «ای اغریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می دانم که امروز در حضور تو بخت بیاورم، درباره همه شکایتیابی که یهود از من می دارند. ۳ خصوص چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. ۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می بردم، تمامی یهودی دانند^۵ و مرا از اول می شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود فریسی می بودم. ۶ و الحال به سبب امید آن وعده ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می کنند. ۷ و حال آنکه دوازده سبط ماشبانه روز بجد و جهد عبادت می کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اغریپاس پادشاه، یهود بر من ادعا می کنند.
 ۸ «شما چرا محال می پندارید که خدا مردگان را بر خیزاند؟^۹ من هم در خاطر خود می پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن

واجب است،^{۱۰} چنانکه در اورشلیم هم کردم و از روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می کردم و چون ایشان را می کشتند، در فتوا شریک می بودم.^{۱۱} و در همه نکایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبوری ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می کردم.^{۱۲} در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت از روسای کهنه به دمشق می رفتم،^{۱۳} در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید.^{۱۴} و چون همه بر زمین افتادیم، هاتنی راشنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: "ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می کنی؟" تو را بر میخه لگد زدن دشوار است.^{۱۵} من گفتم: "خداوند تو کیستی؟" گفت: "من عیسی هستم که تو بر من جفا می کنی.^{۱۶} و لیکن برخاسته، بر پایبست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شده.^{۱۷} و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امت هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد،^{۱۸} تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش نگاهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند."^{۱۹} آن وقت ای اغریپاس پادشاه، رویای آسمانی را نافرمانی نورزیدم.^{۲۰} بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت ها را نیز اعلام می نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را به جا آورند.^{۲۱} به سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند.^{۲۲} اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می نمایم و حرفی نمی گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می بایست واقع شود،^{۲۳} که مسیح می بایست زحمت بیند و نور قیامت مردگان گشته،

قوم وامت‌ها را به نور اعلام نماید.»

۲۴ چون او بدین سخنان، حجت خود را می آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!»

۲۵ گفت: «ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می گویم. ۲۶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلبری سخن می گویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ‌یک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد. ۲۷ ای اغریپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می دانم که ایمان داری!» ۲۸ اغریپاس به پولس گفت: «به قلیل ترغیب می کنی که من مسیحی بگردم؟» ۲۹ پولس گفت: «از خدا خواهش می داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!»

۳۰ چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیک و سایر مجلسیان برخاسته، ۳۱ رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.» ۳۲ واغریپاس به فستوس گفت: «اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی کرد، او را آزاد کردن ممکن می بود.»

۲۷

حرکت بسوی روم

۱ چون مقرر شد که به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یوزباشی از سپاه اغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند. ۲ و به کشتی ادرامیتینی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و ارسترخس از اهل مکادونیه از تسالونیککی همراه ما بود. ۳ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد. ۴ و از آنجا روانه شده، زیر قپرس گذشتیم

زیرا که باد مخالف بود. ۵ و از دریای کنار قلیقیه و پمفلیه گذشته، به میرای لیکیه رسیدیم ۶ در آنجا یوزباشی کشتی اسکندریه را یافت که به ایتالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد. ۷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف مامی بود، در زیر کریت نزدیک سلهونی رانیدیم، ۸ و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حسنه مسمی و قریب به شهر لسائیه است رسیدیم.

۹ و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایام روزه گذشته بود، ۱۰ پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ای مردمان، می‌بینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.» ۱۱ ولی یوزباشی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود. ۱۲ و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکسس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کریت مواجه مغرب جنوبی و مغرب شمالی. ۱۳ و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از نگاره کریت گذشتیم. ۱۴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون می‌نامند از بالای آن زدن گرفت. ۱۵ در ساعت کشتی ربوده شده، رو به سوی باد نتوانست نهاد. پس آن را از دست داده، بی‌اختیار رانده شدیم. ۱۶ پس در زیر جزیره‌ای که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردیم. ۱۷ و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سیرتس فرو روند، حبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند. ۱۸ و چون طوفان بر ما غلبه می‌نمود، روز دیگر، بارکشتی را بیرون انداختند. ۱۹ و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم. ۲۰ و چون روزهای بسیار آفتاب و

ستارگان رانیدند و طوفانی شدید بر ما می افتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.

۲۱ و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ای مردمان، نخست می بایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید. ۲۲ اکنون نیز شما را نصیحت می کنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی. ۲۳ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را می کنم، به من ظاهر شده، ۲۴ گفت: «ای پولس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همه همسفران تو را به تو بخشیده است.» ۲۵ پس ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد. ۲۶ لیکن باید در جزیره ای بیفتیم.»

۲۷ و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای ادریا به هر سو رانده می شدیم، در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است. ۲۸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند. ۲۹ و چون ترسیدند که به صخره ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تنها می کردند که روز شود. ۳۰ اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانه ای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند، ۳۱ پولس یوزباشی و سپاهیان را گفت: «اگر اینهار کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.» ۳۲ آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتد.

۳۳ چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت: «امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده اید. ۳۴ پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که موی از سر هیچیک از شما نخواهد

افتاد.» ۳۵ این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت. ۳۶ پس همه قوی دل گشته نیز غذا خوردند. ۳۷ و جمله نفوس در کشتی دوپست و هفتاد و شش بودیم. ۳۸ چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.

۳۹ اما چون روز، روشن شد، زمین را نشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطی ای داشت. پس رای زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند. ۴۰ و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند. ۴۱ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، بی حرکت ماند ولی موخرش از لطمه امواج درهم شکست. ۴۲ آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد. ۴۳ لیکن یوزباشی چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده بازداشت و فرمود تا هر که شنوری داند، نخست خویشان را به دریا انداخته به ساحل رساند. ۴۴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

۲۸

در ملیطه

۱ و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد. ۲ و آن مردمان بربری باما کمال ملاحظت نمودند، زیرا به سبب باران که می بارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند. ۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می نهاد، به سبب حرارت، افعی ای بیرون آمده، بر دستش چسپید. ۴ چون بر بریان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگری گفتند: «بلاشک این شخص، خونی است که با اینکه از دریا رست، عدل نمی گذارد که زیست کند.» ۵ اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت. ۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا بگت افتاده، بمیرد. ولی چون

انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است.

^۷ و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوبلیوس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود. ^۸ از قضا پدر پوبلیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد. ^۹ و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند. ^{۱۰} و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.

در روم

^{۱۱} و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم. ^{۱۲} و به سراکوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم. ^{۱۳} و از آنجا دورزده، به ریغون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوم وارد پوطیولی شدیم. ^{۱۴} و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم. ^{۱۵} و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فورن اپوس و سه دکان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قوی دل گشت. ^{۱۶} و چون به روم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را به سردار افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که با یک سپاهی که محافظت او می کرد، در منزل خود بماند.

^{۱۷} و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مرا در اورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند. ^{۱۸} ایشان بعد از تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند. ^{۱۹} ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به

قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امت خود شکایت کنم. ۲۰ اکنون بدین جهت خواستم شما را ملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.» ۲۱ وی را گفتند: «ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیه نیافته‌ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است. ۲۲ لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بدمی گویند.»

۲۳ پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح می‌نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی اقامه حجت می‌کرد. ۲۴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند. ۲۵ و چون با یکدیگر معارضه می‌کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «روح القدس به وساطت اشعیا نبی به اجداد مانیکو خطاب کرده، ۲۶ گفته است که “نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید؛ ۲۷ زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین می‌شنوند و چشمان خود را برهم نهاده‌اند، مبدا به چشمان ببینند و به گوش‌ها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان را شفا بخشم.” ۲۸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد امت‌ها فرستاده می‌شود و ایشان خواهند شنید.»

۲۹ چون این را گفت یهودیان رفتند و با یکدیگر مباحثه بسیار می‌کردند. ۳۰ اما پولس دو سال تمام در خانه اجاره‌ای خود ساکن بود و هر که به نزد وی می‌آمد، می‌پذیرفت. ۳۱ و به ملکوت خدا موعظه می‌نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می‌داد.

lxxii

قدیم ترجمہ

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the
Persian language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

2015-04-21

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on 21 Feb 2024 from source files
dated 31 Aug 2023

42cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f